فهرست

[مقدمه 2](#_Toc119480744)

[طایفه سوم 2](#_Toc119480745)

[بحث دوم 6](#_Toc119480746)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / ادخال سرور

# مقدمه

عرض شد حکم استحباب ادخال سرور نسبت به مؤمن قدر متیقن است و ادله واضح‌های درباره آن وجود دارد اما در دایره دومم طایفه‌ای از روایات را مورد استشهاد قرار دهیم برای اینکه این حکم اختصاص به مؤمن ندارد بلکه شامل مسلم می‌شود و اطلاقی نسبت به همه مسلمانان در آن وجود دارد که چند روایت را از مستدرک در باب 24 ملاحظه کردید.

دریکی از این روایاتی که خواندیم اخیک المسلم داشت و اگر بپذیریم که اخوت عامه مقصود است در این صورت در همان روایات مؤمن هم‌جایی داشتیم اخیک، روایاتی که اخوت در آن‌ها بود با این تفسیر مورد استدلال قرار بگیرد. جهت و استدلال دیگر این است که در قاعده عامه احبب لغیرک ما تحب لنفسک و اکره له ما تکره لنفسک این قاعده را هم قبلاً ثابت کردیم که اعم از مؤمن است و شامل مسلمانان ‌هم می‌شود ضمن این‌که حکم عقل هم نسبت به آن‌ها وجود دارد کسی که مسلمان است ولی اعتقاد به آن صورت ندارد شامل آن می‌شود. بنابراین با انضمام این‌ها بعید نیست که تردیدی در این نباشد که ادخال سرور در مطلق مسلمان استحباب اکید دارد اول از باب این‌که این چند روایت وجود داشت هرچند هرکدام اشکال سندی داشت ولی می‌تواند مؤیدی باشد و دوم این‌که اگر اخوت را عام بگیریم ادله‌ای که در آن اخوت آمده است شامل آن می‌شود و سوم قاعده احبب لغیرک ما تحب لنفسک و اکره له ما تکره لنفسک هم شامل مسلمان و مطلق مسلمانان می‌شود همان‌طور که سابق بحث کردیم و افزون بر این‌ها بعید نیست که حکم عقل هم اقتضای استحباب داشته باشد البته در مسلمان مثل ناصبی ممکن است ادله خاصه داشته باشیم که باید این استثنائات را بحث کرد ولی بعید نیست که اطلاق داشته باشد.

# طایفه سوم

بخش مهمی از ادله هم می‌تواند در طایفه سوم پیدا شود اگر در بحث سوم و دایره مطلق انسان به ادله محکمی رسیدیم قطعاً مسلمان را هم می‌گیرد منتها این مراعا است به این‌که در دایره سوم ببینیم ادله تام هست یا نیست.

سؤال: عقل عنوان سنی و کافر نمی‌فهمد و همه را می‌گیرد

جواب: بله درست است و ممکن است بگوییم انسان را می‌گیرد.

دایره سوم که فراتر از مسلمان است آیا ادخال سرور نسبت به غیرمسلمان دلیلی بر استحباب دارد یا ندارد البته به نحو مطلق هر مطلقی ممکن است تخصیص بخورد ولی آیا دلیلی داریم که نسبت به آن‌ها شمول داشته باشد. در ادله خاصه در همان باب 24 مستدرک حدیث 19 عَلِيُّ بْنُ عِيسَى فِي كَشْفِ الْغُمَّةِ، عَنِ الْحَافِظِ عَبْدِ الْعَزِيزِ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُجِيبٍ‏ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع وَ رَفَعَهُ یک مرفوعه مستقیم از پیامبر است یکی هم سندی است که به امام صادق می‌رسد که از جدشان نقل می‌کنند. قَالَ ص: «مَا مِنْ‏ مُؤْمِنٍ‏ أَدْخَلَ‏ عَلَى قَوْمٍ سُرُوراً إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ مَلَكاً يَعْبُدُ اللَّهَ تَعَالَى وَ يُمَجِّدُهُ وَ يُوَحِّدُهُ»[[1]](#footnote-1)

این هم از چیزهای ظریف در این روایت است که با این عمل او ملکی خلق می‌شود تجسم اعمال که میگویند همان است که در قالب یک ملک خلق می‌شود که «يَعْبُدُ اللَّهَ تَعَالَى وَ يُمَجِّدُهُ وَ يُوَحِّدُهُ» و بعدها او را شفاعت می‌کند و وقتی هم که او را نجات می‌دهد می‌گوید «أَنَا السُّرُورُ الَّذِي أَدْخَلْتَنِي عَلَى فُلَان»‏[[2]](#footnote-2) تا آخر روایت. این روایت ازنظر سند ضعف‌های زیادی دارد که نمی‌شود به آن اطمینان کرد ولی در دلالت «مَا مِنْ‏ مُؤْمِنٍ‏ أَدْخَلَ‏ عَلَى قَوْمٍ سُرُوراً» در قومٍ دو احتمال است:

1-منصرف به مسلمان و مؤمن و کسانی است که در رابطه مستمر است و انصراف ادعا شود و گفته شود اطلاق ندارد ولی این احتمال درست نیست

2- اطلاق دارد چون انصراف فوقش در وجود خارجی است و به خاطر کثرت خارجی است نه این‌که مفهوم تبادری غیرازاین اطلاق داشته باشد.

سؤال: ادخال سرور بر تعداد زیادی است به دلیل ثوابی که بیان می‌کند.

جواب: ذیلش را که خواندم به همین دلیل بود که وقتی می‌گوید تو چه کسی هستی می‌گوید أَنَا السُّرُورُ الَّذِي أَدْخَلْتَنِي عَلَى فُلَان

سؤال: فلان‌ هم اطلاق دارد

جواب: ظهورش یک نفر است اگر همان‌ هم باشد الغای خصوصیت می‌شود نه این‌که قوم این ویژگی را دارد مخصوصاً ذیلش که این را می‌آورد یعنی بر یک نفر هم صادق است.

روایت 25 هم می‌فرماید در غرر که طبعاً هم سند ندارد. از امیرالمؤمنین نقل‌شده است:

«مَا أَوْدَعَ قَلْباً سُرُوراً إِلَّا وَ خَلَقَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفاً فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرِيبَةُ الْإِبِل»‏[[3]](#footnote-3)

در اینجا هم دارد أودع‏ أحد قلبا این‌که قلب چه کسی است مطلق است مسلمان یا غیرمسلمان دلی را شاد کند خدا به او این لطف را خواهد داشت این سند هم تام نیست ولی دلالت تام است.

سؤال: در مباحث اخلاقی از ضعف و قوت سند

جواب: این هم قاعده تسامح در ادله سنن است اگر کسی بپذیرد می‌شود. الآن کسی قاعده تسامح را به آن معنا قبول ندارند و ظاهراً به آن معنا خیلی درست نیست منتها تجمیع روایات و استفاضه مفصل سابق بحث کردیم و گفتیم تعدد روایت در یکجا و ضم روایات ضعاف و استفاضه موجب حجیت می‌شود و نوع حکم در حجیت تعداد روایات و استفاضه هم مؤثر است اگر حکم امر الزامی باشد باید استفاضه قوی‌تر باشد ولی در احکام غیر الزامی زودتر استفاضه پیدا می‌شود و اعتبار پیدا می‌کند حکم الزامی باشد یا نباشد فرق می‌کند. در مظان اختلاف مذهبی باشد یا نباشد فرق می‌کند اگر چیزی باشد که شائبه‌ای ندارد و کمتر تصور شائبه می‌شود می‌توان حجیت را درست کرد.

سؤال: استفاضه در احکام الزامی را می‌فرمایید باید قوی‌تر باشد؟

جواب: بله سابق مفصل بحث کردیم.

ما عقیده داریم که تعدد روایات در یک بحث می‌تواند حجیت درست کند منتها تعدد چه اندازه باشد تابع این است که حکم و نوع حکم چیست و این‌که نوع روایت در کجا باشد مثلاً تعدد روایات در اصول کافی یا کتب اربعه خیلی سریع‌تر آدم را به اطمینان می‌رساند تا تعدد در منابع در دو و سه. خیلی عوامل در این‌که ما استفاضه‌ای را معتبر بکنیم مؤثر است.

سؤال: طایفه قبلی که بحث مسلم بود می‌شود یک احتمالی مطرح کرد که بعضی از مفاهیم شاید معنای درستی نداشته مثل حاکم که ممکن است حاکم ظلم و جور باشد ولی ائمه وقتی چیزی را بیان می‌کنند معنای کامل آن را بیان می‌کنند مثل معنای شهید چون هرکسی کشته می‌شده به او شهید می‌گفتند ولی وقتی امام می‌گوید شهید منظور شهید درست‌وحسابی است نمی‌شود این را در مورد مسلم هم گفت.

جواب: ما شواهد فراوانی داریم که در عصر صادقین و باقرین مسلم به معنای مطلق به کار می‌رفته است. شاهد داریم که مسلم راجع به انسان غیر شیعه به کار می‌رفته است.

در باب 22 هم حدیث 1 که سند آن

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ سُرُوراً».[[4]](#footnote-4)

این هم دلیل دیگری است که از استحکام بیشتری برخوردار است این سند از دو جهت ابراهیم بن هاشم و نوفلی محل بحث است ولی درهرصورت سند چیزی نیست که به‌راحتی بتوان از کنار آن گذشت. در این روایت می‌گوید خلق عیال خدا هستند «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ» بعد می‌گوید «وَ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ سُرُوراً». در اینجا هم دارد اهل‌بیت یعنی به خانه‌ای خوشحالی بدهد و اهل‌بیتی را خوشحال کند و همان بحث قوم در اینجا مطرح است.

سؤال: وقتی ثواب عظیمی است این‌ها قرینه نمی‌شود که باید شخصی باشد که اعتقاد به خدا داشته باشد؟

جواب: احتمال دارد ولی با حساب‌کتاب گفته‌شده است که «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ».

سؤال: بالاخره کسی منکر خداست.

جواب: این را قرینه بگیرید که شاید درجایی که می‌گوید مؤمن از باب مثال می‌گوید والا همان «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ» است.

سؤال: کسی که منکر خدا می‌شود مغضوب خدا به‌حساب می‌آید.

جواب: این‌همه آدم‌هایی که در محیطی بزرگ‌شده است که این اتفاق افتاده است.

سؤال: شخصی باوجود این‌که شرایط ایمان به خدا محیا است ولی ایمان نمی‌آورد.

جواب: در عمق باید دید تربیت خانوادگی مؤثر است.

ما قاعده اصالة الموضوعیة در عناوین است عنوانی که در دلیل می‌آید روی حساب‌وکتاب است این‌که شما بگویید انصراف دارد یا اصطلاح خاص است نیاز به دلایل محکم دارد. مثلاً وقتی در قرآن می‌فرماید **﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾**[[5]](#footnote-5) در جایی فرموده است مؤمن در جای دیگر می‌گوید ناس.

شبیه این روایت حدیث 1 در مستدرک است که می‌فرماید:

الْجَعْفَرِيَّاتُ، بِالسَّنَدِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «الْخَلْقُ‏ عِيَالُ‏ اللَّهِ‏ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ سُرُوراً».[[6]](#footnote-6)

این هم چند روایتی است که در باب مطلق انسان آمده است در اینجا هم همین وضع را داشت ولی روایت از سکونی داشتیم که استحکام بالاتری دارد.

روایتی که در مستدرک آمده است همان سندی است که در وسائل آمده است؟

جواب: نه سند متقدم خود مستدرک است اینجا کنار هم می‌بیند ولی دوتا کتاب است در مستدرک می‌گوید به سند متقدم یعنی سندی روایت قبل خودم میگویم.

بعضی از روایاتی ک در ناس آمده است می‌شود الغای خصوصیت کرد از روایات متعددی که در نفع به ناس گرچه گفتیم نفع با ادخال سرور من وجه است ولی می‌شود الغای خصوصیت کرد در همین باب روایت معتبر یا متعددی دارد که می‌گوید نفع بالناس عنایت دارد به ناس این‌ها الغای خصوصیت می‌شود حسن خلق و نفع ولو منطبق نیست و من وجه است ولی می‌شود الغای خصوصیت کرد که این نفع و حسن خلق خصوصیتی ندارد یا اکرام ادخال سرور هم همین حکم را دارد این هم وجه اضافه است علاوه بر این قاعده احبب لغیرک و احب لنفسک گفتیم شمول دارد و این‌ها را در برمی‌گیرد و حکم عقل هم ممکن است باشد در این سه دایره که دقت کنیم در دایره مؤمن دلایل قوی‌تر واضح‌تر وجود دارد و ثواب‌های ویژه‌ای هم ذکرشده است و لذا استحباب آن آکد است ولی در دایره مسلم و دایره اوسع که مطلق انسان است بعید نیست که بگوییم ادله در آن‌ها هم تام است و اطلاقی وجود دارد بنابراین ادخال سرور به قلب خلق خدا و مردم در یک سطح و بعد در ارتباط مسلمانان در سطح دوم و بعد در سطح آکد خوشحال سازی شیعیان این اصل عام است ولی این حکم ازلحاظ تأکد و عدم تأکد درجاتی دارد.

سؤال: ادله‌ای که در رفتار با دشمنان خدا هست مثلاً حضرت ابراهیم اسوه است که به مشرکین گفتند ما از شما بریء هستیم **﴿و َبَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاء﴾**.[[7]](#footnote-7) اینجا ممکن است ادخال سرور ممکن است دو قسم باشد یکی از حیث رفتار باشد مثلاً امام صادق به سنی‌ها نان می‌دادند یا امیرالمؤمنین به ابن ملجم شیر داد.

جواب: این‌ها را قبلاً بحث کردیم. اینکه منظور کمک ظاهری بکن اما دلش را شاد نکن بعید است.

سؤال: نان دادن هم دل‌شاد کردن است اما ادخال سرور رفتاری را می‌گویم

جواب: ظاهراً فرقی نمی‌کند

سؤال: جواب آیه را چه بدهیم. می‌گوید مثل ابراهیم باشید.

جواب: آن بحث محبت قلبی است که چندین جلسه بحث کردیم که دوست داشتن دیگران مختص مسلمین است یا نه. بحث ما آن نیست. بحث ما خوشحال کردن طرف است. نه اینکه او را دوست بداری.

پس این‌یک مبحث مهم بود که اشاره شد. ذیل این مبحث باید اشاره‌کنیم. آن اینکه غیرازاین دایره که دایره کلان بود مواردی هم داریم. مثل خوشحال کردن یتیم که روایت دارد. خوشحال کردن عیال روایت دارد. خوشحال کردن دختر به‌طور ویژه. دختران مورد تأکید هستند که محبت بیشتری بورزید و خوشحالشان کنید. تعبیر مصون‌سازی آمده است. پدر و مادر هم همین‌طور است. این‌ها طوایف خاصه‌ای هستند که روایات خاصه‌ای وجود دارد که باید به آن‌هم توجه شوند و طبعاً موجب تأکید است. در تقریر این‌ها را جدا می‌کنیم. در بعضی محورها مفصل جدا می‌کردیم که فکر می‌کنم ضرورت نداشته باشد. این احکام ادخال سرور است.

# بحث دوم

نکاتی است در کیفیت این حکم که در بعضی جاها متعرض می‌شدیم اینجا هم یکی دو نکته درباره‌اش ذکر کنیم. کیفیت این حکم استحبابی است. در باب کیفیت این حکم می‌توان تقسیمات متعدد حکم را مطرح کرد. یکی دو نکته را اشاره می‌کنیم.

یکی اینکه در تقسیم حکم واجب و مستحب به توصلی و تعبدی اگر بخواهیم تطبیق دهیم روشن و واضح است که حکم توصلی است. زیرا تعبدی شدن استحباب نیاز به قرینه و دلیل خاص دارد درحالی‌که روایاتی که ملاحظه کردید می‌گوید ادخال سرور بکن خدا این ثواب‌ها را می‌دهد. پس حکم ادخال سرور که استحباب است توصلی است و نیاز به قصد قربت ندارد و بدون قصد قربت هم این ثواب عائد او می‌شود. طبیعتاً اگر مزید بر آن قصد قربت هم انجام شود تأکد ثواب می‌شود و بالعرض آن امر توصلی تعبدی می‌شود. این‌ها قواعد واضحی است که وجود دارد.

سؤال: می‌توان تفصیل داد که بدون قصد قربت امر ثابت می‌شود اما استحباب ثواب منوط به قصد قربت است.

جواب: همین را بحث می‌کنیم.

بحثی در باب ترتب ثواب وجود دارد و آن این سؤال هست که ترتب ثواب بر توصلیات بدون قصد قربت انجام می‌شود و متصور است یا اینکه متوقف بر قصد قربت است. در پاسخ می‌شود این را به این شکل بیان کرد که در واجبات و مستحبات ممکن است تفاوتی باشد. این‌یک نوع تفصیل است. کسی ممکن است بگوید در واجبات توصلی مثل دفن میت یا نجات غریق اگر قصد قربت نباشد فقط امر اطاعت شده و عقابی وجود ندارد. امتثال واجبات توصلیه نتیجه‌ای جز رهایی از عقاب و نجات از عقاب ندارد. اگر میت را دفن نکند و غریق را نجات ندهد عقاب می‌شود و عصیان امر خدا کرده است اما اگر انجام داد آیا علاوه بر اینکه با اتیان به مأمور به از عذاب عصیان نجات پیدا کرد ثوابی هم به او می‌دهند؟ شاید بشود گفت نه. فقط از عقاب رهاشده. اگر همان‌جا قصد قربت کند و ریا هم نباشد ثواب می‌دهند. پس دفع عقاب به اتیان مأمور به است اما جلب ثواب متوقف بر قصد قربت است. این در واجبات توصلی گفته می‌شود و یک احتمال نسبتاً قوی است.

اما در مستحبات چطور؟ آیا مستحبات هم همین‌طور است یا فرق می‌کند؟ ممکن است کسی بگوید در مستحبات فرق می‌کند. در این مستحبات دو احتمال متصور است. یک احتمال این است که شبیه همان اوامر الزامی و واجبات است. اگر مستحب توصلی را عمل کرد و اتیان به آن مأمور به کرد بدون قصد قربت، این از یک مفسده‌ای دور شده و چیزی این‌طور تصور کنیم. از منقصت ترک مستحب رهاشده است. چون ترک مستحب خودش منقصتی دارد. از این رهاشده است. اما اگر ثواب بخواهد داشته باشد باید قصد قربت کند. این‌یک احتمال است و شبیه بحث قبلی است. منتهی در واجبات دفع عقاب است اینجا دفع منقصت است. احتمال دیگری این است که در مستحبات ثواب مترتب می‌شود ولو قصد قربت ندارد. ظاهر خطابات هم به‌خصوص در اینجاها که می‌گوید «مَنْ سَرَّ مُؤْمِناً فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَل‏»[[8]](#footnote-8) هیچ قیدی ندارد و مطلق است. پس مانعی ندارد نظریه دوم را بگوییم. بگوییم در مستحبات ترتب ثواب متوقف بر قصد قربت نیست و البته لطف الهی است. کسی که این‌همه مستحبات را انجام دهد این‌همه ثواب می‌برد ترتب ثواب انجام می‌شود. قصد قربت موجب تأکید می‌شود. این احتمال بعید نیست. بلکه ممکن است کسی در واجبات هم این را بگوید. چه مانعی دارد لااقل برخی واجبات توصلی داریم که در خود خطاب ترتب ثواب ذکرشده است. چه مانعی دارد که واجب توصلی ثواب بر آن مترتب شود؟ حداقل در خطاباتی از واجبات مثل مستحبات توصلی داریم که به نحو مطلق وعده ثواب می‌دهد. از لطف خدا هم بعید نیست.

سؤال: قرینه لبیه عقلیه داریم که عملی را به قصد ریا انجام می‌دهید آیا ثواب می‌دهد؟

جواب: در تعبدیات ریا است. در غیر عبادات باید دید اطلاقی داریم که آیا ریا عمل را کاملاً بی‌ارزش می‌کند؟

1. [مستدرك الوسائل، المحدّث النوري، ج12، ص399.](http://lib.eshia.ir/11015/12/399/أدخل) [↑](#footnote-ref-1)
2. [مستدرك الوسائل، المحدّث النوري، ج12، ص399.](http://lib.eshia.ir/11015/12/399/أدخل) [↑](#footnote-ref-2)
3. [غرر الحكم و درر الكلم، التميمي الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج1، ص699.](http://lib.eshia.ir/71401/1/699/أودع) [↑](#footnote-ref-3)
4. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج16، ص341، أبواب أبواب فعل المعروف، باب22، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/16/341/عيال) [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره بقره آیه 83 [↑](#footnote-ref-5)
6. [مستدرك الوسائل، المحدّث النوري، ج7، ص568.](http://lib.eshia.ir/11015/7/568/عيال) [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره ممتحنه، آیه 4. [↑](#footnote-ref-7)
8. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج16، ص349، أبواب أبواب فعل المعروف، باب24، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/16/349/سرني) [↑](#footnote-ref-8)